


The Feasibility of Employing Existing Methods in Understanding Islamic Political Philosophy

Seyyed Mohammad-Hadi Moghaddasi  / Assistant Professor, Encyclopedia Department, Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom, Iran
s.moghaddasi@iki.ac.ir

Received: 2025/11/01 - Accepted: 2025/11/15

Abstract

Understanding how to comprehend the ideas of predecessors is one of the important research topics. This article examines the potential for utilizing three prominent methods in understanding Islamic political philosophy: Thomas Spragens' investigatory method; Quentin Skinner's intentionalist hermeneutics; and Leo Strauss' genuine historical understanding. Employing an interpretive analysis method, the capabilities and shortcomings of each method in rereading Islamic political philosophy have been explored. The findings of this research indicate that, despite possessing useful components, all three methods have limitations. Spragens' method faces the following challenges: a lack of comprehensiveness in its central hypothesis; difficulty in identifying crises and identifying theories aligned with crises. Skinner's method encounters difficulties in implementation due to the multilingual nature and linguistic complexities within Islamic political philosophy, as well as the prevalence of esotericism in the works of some philosophers. Strauss' method also faces obstacles due to its incompatibility with the existence of some bold philosophers and the absence of clear criteria for discerning the author's true intent. These shortcomings diminish the analytical capacity of these methods for a comprehensive study of Islamic political philosophy. To formulate an effective method for understanding Islamic political philosophy, this article suggests revisiting the principles and methods employed by Islamic philosophers in reading and interpreting Greek philosophy.

Keywords: history of ideas, understanding political philosophy, Farabi, Thomas Spragens, Quentin Skinner, Leo Strauss

امکان‌سنجی استفاده از روش‌های موجود در فهم فلسفه سیاسی اسلامی

سیدمحمدهادی مقدسی  استادیار دایرة المعارف علوم عقلی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام قم، ایران

s.moghadasi@iki.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۰ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴

چکیده

درک چگونگی فهم اندیشه‌های پیشینیان یکی از موضوعات پژوهشی مهم است. در این مقاله، امکان بهره‌گیری از سه روش شاخص در فهم فلسفه سیاسی اسلامی بررسی شده است: روش جستاری توماس اسپریگنز؛ هرمنوتیک قصدگرای کوئنتین اسکینر؛ و فهم تاریخی واقعی لئو اشتراوس. با به‌کارگیری روش تحلیل تفسیری، توانایی‌ها و کاستی‌های هر روش در بازخوانی فلسفه سیاسی اسلامی واکاوی شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که با وجود برخورداری از مؤلفه‌های سودمند، هر سه روش محدودیت‌هایی دارند. روش اسپریگنز با این چالش‌ها روبه‌روست: فقدان کلیت در فرضیه محوری خود؛ دشواری در شناسایی بحران و نقض با نظریه‌های همسو با بحران. روش اسکینر به دلیل چندزبانی بودن و پیچیدگی‌های زبانی در فلسفه سیاسی اسلامی و رواج پنهان‌نگاری در آثار برخی فیلسوفان، با دشواری‌هایی در اجرا همراه است. روش اشتراوس نیز به دلیل ناسازگاری با وجود برخی فیلسوفان جسور و همچنین نبود معیارهای روشن برای دستیابی به قصد واقعی نویسنده، با موانعی روبه‌روست. این کاستی‌ها، توان تحلیلی این روش را در مطالعه جامع فلسفه سیاسی اسلامی کاهش می‌دهد. برای تدوین یک روش کارآمد در فهم فلسفه سیاسی اسلامی، این مقاله پیشنهاد می‌کند که اصول و روش‌های به‌کارگرفته‌شده توسط فیلسوفان اسلامی در خوانش و فهم فلسفه یونانی، مجدداً مطالعه شود.

کلیدواژه‌ها: تاریخ اندیشه‌ها، فهم فلسفه سیاسی، فارابی، توماس اسپریگنز، کوئنتین اسکینر، لئو اشتراوس.

«تاریخ اندیشه‌ها» یا «تاریخ فکری»، یک حوزه مطالعاتی در غرب است که در پاسخ به دغدغه‌ای کاوشگرانه شکل گرفته است: اندیشه‌ها در گذشته چگونه شکل گرفته‌اند و امروزه چگونه باید فهمیده شوند؟ دوره رنسانس در اروپا بستر تولید انبوه اندیشه‌های بشری را فراهم کرد و همین فراوانی، برای برخی از دانشمندان این پرسش را پدید آورد که این اندیشه‌ها چگونه تولید و درک می‌شوند. در جهان اسلام، نهضت ترجمه وضعیتی مشابه را ایجاد کرده بود و دست‌کم برخی فیلسوفان اسلامی در آن دوره دغدغه‌ای برای فهم سیر تکوین و تحول اندیشه‌های فلسفی داشتند. شوربختانه مشکلات سیاسی جهان اسلام در آن زمان، به دانشمندان مسلمان اجازه نداده است که تأملات خود را در این زمینه به‌صورت نظام‌مند توسعه دهند. اگرچه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، گام‌های کوچکی برای روشمند کردن فهم اندیشه‌ها برداشته شده است، اما برای پربار شدن این تلاش‌ها همچنان باید به انتظار نشست. در مقابل، در غرب ادبیات گسترده‌ای برای فهم اندیشه‌ها تولید شده و نبود منابع کارآمد بومی باعث شده است که همین روش‌های غربی از سوی استادان و پژوهشگران داخلی به‌کار گرفته شود.

تاریخ اندیشه‌ها و تاریخ فکری، از جمله مفاهیم نسبتاً شناخته‌شده در فضای علمی ایران به‌شمار می‌رود. برای درک دقیق‌تر این واژگان، رجوع به مهم‌ترین منابع غربی که به تعریف و تشریح این مفاهیم پرداخته‌اند، ضروری است. دیدگاه آرتور لاجوی درباره «تاریخ اندیشه‌ها» شهرت بسیاری دارد. او معتقد است که این رشته، نه صرفاً زیرشاخه‌ای از تاریخ فلسفه، بلکه حوزه‌ای مستقل و درعین‌حال دقیق‌تر است که به‌جای تمرکز بر نظام‌ها و مکاتب فلسفی به‌صورت کلی، بر «واحد‌های بنیادین اندیشه» تمرکز می‌کند. او معتقد است که بسیاری از نظام‌های فلسفی، هرچند ظاهراً نو و منحصربه‌فرد به‌نظر می‌رسند، در واقع ترکیب‌های جدیدی از ایده‌های قدیمی و محدودی هستند که در طول تاریخ به‌شکل‌های گوناگون بازآفرینی شده‌اند. لاجوی تأکید می‌کند که تاریخ اندیشه‌ها باید به‌دنبال شناسایی و تحلیل این واحدهای بنیادین باشد (Lovejoy, 2001, P. 3-23).

در حوزه تاریخ اندیشه‌ها، دیدگاه‌های متنوعی مورد توجه پژوهشگران غربی قرار گرفته‌اند که برخی از آنها در تحقیقات داخلی ایران نیز مقبولیت یافته و در مطالعه آرای فیلسوفان سیاسی اسلامی به‌کار گرفته شده‌اند. بررسی این پژوهش‌ها نشان می‌دهد که سه روش اصلی در ایران برای فهم اندیشه‌های فیلسوفان سیاسی اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است: روش توماس اسپریگنز و روش کوئینتن اسکینر که پرکاربردترین‌اند و روش لئو اشتراوس که در تعدادی از تحقیقات به‌کار رفته است. این سه روش، با توجه به اهمیتشان در فضای علمی و پژوهشی ایران انتخاب شدند. بر اساس داده‌های پایگاه‌های نمایه‌ساز مجلات داخلی در زمان تدوین این مقاله، بیش از چهل پژوهش علمی از چهارچوب نظری اسپریگنز و اسکینر برای تحلیل اندیشه‌های متفکران مسلمان بهره برده‌اند. دیدگاه

اشتراوس نیز در میان صاحب‌نظران و اساتید، هم موافقان و هم مخالفانی دارد. این مقالات، در واقع پیشینه تحقیق حاضر را تشکیل می‌دهند و مهم‌ترین آثار، در ادامه و در تشریح هر روش، به‌طور جداگانه معرفی خواهند شد. نقطه آغازین مقاله پیش رو این است که هر یک از این روش‌ها بر پایه پیش‌فرض‌ها و استدلال‌هایی استوارند که درستی یا نادرستی آنها معمولاً در تحقیقات داخلی و در تطبیق با فلسفه سیاسی اسلامی بررسی نمی‌شود؛ بلکه تنها با این فرض که این روش‌ها برای مطالعه فلسفه سیاسی اسلامی مناسب‌اند، در تحلیل اندیشه یک متفکر به کار گرفته می‌شوند. مسئله محوری این مقاله، بررسی امکان استفاده از همین روش‌ها برای فهم فلسفه سیاسی اسلامی است. پرسش اصلی تحقیق این است که با وجود تنوع اندیشه‌ها در سنت فلسفه سیاسی غرب و ارائه روش‌های مختلف برای فهم نظام‌مند آنها، آیا فلسفه سیاسی اسلامی نیز به‌روشی مستقل برای فهم اصول و مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده و دگرگون‌کننده افکار خود نیازمند است یا باید تنها از روش‌های غربی پیروی کند؟ به بیان دیگر، آیا باید در جست‌وجوی روشی مستقل برای این منظور بود؟

این مقاله پس از توضیح هر سه روش و معرفی مهم‌ترین پژوهش‌های داخلی که از این روش‌ها استفاده کرده‌اند، به‌طور خلاصه به ارزیابی هر روش، هم به‌صورت کلی و هم در مقایسه با فلسفه سیاسی اسلامی می‌پردازد؛ سپس در پایان کوشیده‌ایم که تأملات اولیه‌ای درباره روشی مستقل برای فهم آرا و اندیشه‌های فیلسوفان اسلامی داشته باشیم

۱. روش جستاری توماس اسپریگنز

۱-۱. تبیین روش جستاری

توماس اسپریگنز در کتاب *فهم نظریه‌های سیاسی بر اهمیت فهم ساختارهای مفهومی و الگوهای فکری در نظریه‌های سیاسی* تأکید می‌کند و رویکردی تحلیلی به مطالعه اندیشه‌های سیاسی ارائه می‌دهد. به نظر وی، حتی اگر در مرحله ارائه اندیشه سیاسی، گام‌های چهارگانه به‌ترتیبی که ذکر می‌کند رعایت نشود، در روند جستار اندیشه‌های سیاسی، ترتیب مراحل همیشه به این شکل است: ۱. مشاهده بی‌نظمی؛ ۲. تشخیص علل آن؛ ۳. بازسازی جامعه منظم در خیال متفکر؛ ۴. ارائه راه‌حل.

به نظر اسپریگنز، تقریباً تمام اندیشمندان سیاسی آثار خود را در زمانی نگاشته‌اند که جداً احساس می‌کردند جامعه‌شان دچار بحران است. اندیشمندانی که صرفاً برای کنج‌جویی‌های فکری تأملات سیاسی داشته‌اند، استثنا و اندک‌اند. پس از آنکه مشکل شناسایی شد، اندیشمند نمی‌تواند آرام بگیرد و به جست‌وجوی علل بی‌نظمی و کارکرد نامناسب می‌رود. کشف علل و موجبات، معمولاً دشوار است و برای آن، الگوهای فکری ضرورت دارد. در گام بعدی، اندیشمند جامعه‌ای را تصویر می‌کند که بی‌نظمی به‌همراه علل آن از بین رفته‌اند. این مرحله، در خیال اندیشمند و با تأمل و تفکر انتزاعی انجام می‌گیرد. پس از طی همه گام‌های گذشته، اندیشمند پیشنهادها و راهکارهای عملی ارائه می‌دهد. این راهکارها، گاه در قالب نوشتارهای ساده مثل کتاب‌های ماکیاولی و گاه

در قالب کتاب‌های پیچیده فلسفی ارائه می‌شود (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۳۹-۴۱).

به نظر می‌رسد که گام نخست مهم‌ترین گام در دیدگاه اسپریگنز باشد که به فهم نظریه‌های سیاسی جهت می‌بخشد. سه گام دیگر به برنامه و الگویی برای چگونه فهمیدن اندیشه‌ها ارتباط دارند. او در توضیح تکوین اندیشه‌ها در زمان بحران، از دو طریق اجتماعی کردن و دغدغه‌های روانی اندیشمندان استفاده می‌کند. هر نظام و جامعه سیاسی می‌کوشد که افراد خود را به پذیرش برداشت‌ها و انگاره‌های حاکم تشویق کند. مردم در هر جامعه سیاسی می‌آموزند که تلقی‌های صحیح و خصمانه چیست. حقایق دنیای سیاست از طریق تعلیم و تربیت و در قالب‌هایی مثل احترام به پرچم، حضور در مراسم‌های رسمی و تقلید از رفتار اطرافیان به دست می‌آید. در دوران آرامش، هیچ تقاضایی برای اندیشه‌های سیاسی وجود ندارد؛ زیرا تلقی رسمی و انگاره‌های حاکم بدون هیچ مزاحمتی به پیش می‌روند. اندیشه‌های سیاسی، اغلب براندازنده‌اند و نظریه‌پردازی سیاسی حرفه خطرناکی به شمار می‌رود. اندیشه‌های سیاسی می‌خواهند بنیان‌های نظم موجود را به چالش بکشند؛ وفاق اجتماعی و مشروعیت سیاسی را به خطر بیندازند و ارزش‌هایی مغایر با ارزش‌های موجود را در فرایند اجتماعی کردن قرار دهند. اسپریگنز به کلام اشتراوس استشهاده می‌کند که معتقد بود فیلسوفان سیاسی به دلیل آزارهایی که می‌دیدند، دیدگاه‌های خود را به‌طور رمزی بیان می‌کردند. پیداست که اندیشه‌های آنها خطرناک تلقی می‌شدند و با باورهای رسمی و رایج سازگار نبودند؛ اما در مواقع بحرانی، این مقاومت‌ها به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد و مردم تمایل دارند در باورهایی که قبلاً حقیقت می‌پنداشتند، تردید کنند (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۴۳-۵۱).

شیوه دوم که اسپریگنز برای تکوین اندیشه در بحران به آن تمسک می‌کند، روان‌پرسی‌هایی است که اندیشمندان با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اندیشمندان، یا خودش مستقیماً احساس بحران و مشکل می‌کند یا مشکلات دیگران واقعاً بر او اثر می‌گذارد و روانش را برهم می‌زند. او برای توضیح این حقیقت، به گفتارهای برخی اندیشمندان سیاسی استناد می‌کند که برداشت‌های اضطراب‌آمیز و سرخوردگی‌هایشان را در مقدمه یا خلال آثارشان آشکار ساخته‌اند. اندیشه‌های سیاسی در باور وی، در حکم نسخه‌های روان‌درمانی است که علل افسردگی‌های برآمده از بی‌نظمی در بنیان جامعه را درمان می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۵۱-۵۷).

اسپریگنز با تکیه بر اصل شکل‌گیری اندیشه در بحران، معتقد است که برای فهم اندیشه‌ها باید از دانش تاریخ بهره گرفت. او نمونه‌هایی مانند ماکیاولی، هابز و لاک را برای تطبیق روش خود برمی‌گزیند که همگی از تجربیات شخصی متفکر و شرایط جامعه‌ای که در آن می‌زیسته است، حکایت می‌کنند (اسپریگنز، ۱۳۸۹، ص ۵۷-۶۲). در میان پژوهش‌های داخلی که بر روش اسپریگنز تکیه دارند، می‌توان به مقاله برزگر و عباس‌تبار اشاره کرد که به تحلیل فلسفه سیاسی فارابی پرداخته‌اند. به‌باور این دو پژوهشگر، مشکل سامان سیاسی از

دیدگاه فارابی، انحطاط و استبداد حکومت و غلبه آشفته‌گی فکری بر وحدت و یکپارچگی جامعه بوده است (برزگر و عباس تبار فیروزجاه، ۱۳۸۵، ص ۷۸-۵۳). در پژوهشی دیگر، اندیشه سیاسی غزالی بر اساس روش اسپرینگز بررسی شده و مشکل بنیادین در عصر غزالی، سست‌ایمانی و ضعف دینی تشخیص داده شده است. عامل این وضعیت، به‌طور ویژه گسترش چهار جریان فکری منحنی فیلسوفان، صوفیان، باطنیان و متکلمان، و فقهای بددین دانسته شده است (اسماعیلی و عباسی، ۱۳۹۷، ص ۵۵۱-۵۷۰).

۱-۲. ارزیابی روش جستاری

روش اسپرینگز با وجود جذابیت‌هایی که دارد و سهولتی که در مسیر انجام تحقیق ایجاد می‌کند، ابهام‌های جدی نیز دارد. نخستین اشکالی که منتقدان بدون درنگ مطرح کرده‌اند، کلیت نداشتن چگونگی آغاز فلسفه سیاسی در مورد همه فیلسوفان سیاسی است. تاریخ فلسفه سیاسی نشان می‌دهد که همواره بروز یک بحران نبوده است که اندیشمندان را به تأمل واداشته، و دانشمندان بزرگی بوده‌اند که بدون مواجهه با یک بحران خاص، در موضوعات سیاسی اندیشیده‌اند و افکار عمیقی را تولید کرده‌اند. برخی معتقدند ارسطو اندیشمندی بوده است که مشغله ذهنی در خصوص بحرانی خاص نداشته و با این حال به تأمل درباره جامعه سیاسی نیک پرداخته است (علوی‌پور، ۱۳۹۷، ص ۱۷). اسپرینگز خود ادعای کلیت ندارد و تصریح می‌کند که بیشتر نظریه‌های سیاسی یا دست‌کم بیشتر نظریه‌های حماسی، از الگوی چهارمرحله‌ای او پیروی می‌کنند (اسپرینگز، ۱۳۸۹، ص ۴۳). اگرچه این اقرار قابل تقدیر است، اما بر اعتبار روش شناختی این رویکرد نمی‌افزاید. محدودیت تعمیم، کاربرد روش او را در تحلیل جریان منحصربه‌فرد فلسفه سیاسی اسلامی با چالش جدی مواجه می‌سازد.

این اشکال نیازمند توضیح بیشتر است. از مباحث اسپرینگز چنین برمی‌آید که مقصود او از بحران، نقش‌آفرینی بحران‌های اجتماعی، مانند جنگ و شورش، در شکل‌گیری اندیشه‌های سیاسی است (اسپرینگز، ۱۳۸۹، ص ۵۱). پیدایش این بحران‌ها معمولاً ناشی از عوامل خاص و موقت است و کمتر دوره‌ای در تاریخ بشر را می‌توان یافت که از چنین مشکلاتی به‌دور بوده باشد. با این حال می‌توان معنای دیگری برای بحران در نظر گرفت که کلی و همیشگی است و ریشه در ذات انسان و سرشت و سرنوشت بشری دارد. آفرینش انسان و زندگی در این جهان به‌خودی‌خود پرسش‌ها و مسائلی را به‌همراه می‌آورد و بی‌تردید برخی از فیلسوفان سیاسی از همین منظر به تولید اندیشه می‌پردازند. نمونه بارز آن در غرب، آگوستین است که مسئله محوری در دیدگاه او، سرشت گناه‌آلود بشر است که همزاد با هبوط انسان در این دنیا است. نکته قابل تأمل این است که اسپرینگز در کتاب خود هیچ بحث مستقلی درباره آگوستین ارائه نمی‌دهد و تنها یک بار به‌طور حاشیه‌ای از او نام می‌برد. به‌نظر می‌رسد که دیدگاه اسپرینگز، درباره اندیشه‌های سیاسی‌ای که بر پایه حقایق طبیعی، متافیزیکی یا تعالیم دینی استوار شده‌اند، کاربرد چندانی ندارد.

اشکال دیگر، دشواری در شناسایی بحران است. به فرض پذیرش اصل زایش اندیشه‌های سیاسی در بحران، کاربرد روش اسپریگنز مستلزم آن است که به‌طور آشکار یک بحران خاص و پاسخ‌اندیشمند سیاسی به آن به‌درستی تشخیص داده شود. برای این منظور لازم است که ارتباط اندیشه سیاسی او با بحران زمانه با تکیه بر شواهد و قراین متقن اثبات شود (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۹-۱۹۲).

این نقد نیز موجه به‌نظر می‌رسد. در واقع برخی از فیلسوفان آثار خود را با سبکی دشوار و پیچیده نوشته‌اند و تشخیص بحران در چنین متونی دشوار است. در برخی آثار فلسفی هیچ نشانه‌ای از بحران دیده نمی‌شود و گویی بود یا نبود بحران تأثیری در نگارش آن آثار نداشته است. برای درک اندیشه چنین متفکرانی و شناسایی بحران‌های عصر آنان معمولاً باید به تاریخ متوسل شد، که در این صورت هیچ شاهدهی در خود متن مبنی بر تأثیر بحران در شکل‌گیری اندیشه نمی‌توان پیدا کرد. برای نمونه، فارابی را در نظر بگیریم. با استناد به متونی همچون *السیاسة المدنیة* یا *آراء أهل المدینة الفاضلة*، مباحث او از موضوعات متافیزیکی آغاز می‌شود و با بحث درباره انواع جوامع و مدینه‌ها به‌پایان می‌رسد. حتی در بخش‌هایی که به جوامع متضاد با مدینه فاضله می‌پردازد، نمی‌توان نشانه‌ای از بحران خاص و تأثیر آن بر فارابی یافت؛ چراکه چنین رویدادهایی همواره در حیات اجتماعی وجود داشته‌اند و از این‌رو معمولاً در آثار فلسفه سیاسی به این مباحث پرداخته می‌شود.

اشکال این است که در کلمات فیلسوفان باید دلالت‌های آشکاری بر اثرپذیری از بحران وجود داشته باشد؛ وگرنه به‌نظر نمی‌رسد که مقصود اسپریگنز از بحران، معنای گسترده‌ای باشد که حتی بحران‌های تقدیری و فرضی را که در زمان نویسندگان وجود خارجی نداشته‌اند، دربرگیرد. در صورت نبود دلالت آشکار، باید پذیرفت که تحلیل اسپریگنز از اندیشه‌های یک متفکر، بیش از یک حدس یا گمان نیست. در فلسفه سیاسی غرب نیز می‌توان از ایمانوئل کانت نام برد که سبک نوشتاری پیچیده او هیچ نشانه‌ای از بحران به خواندگانش منتقل نمی‌کند. جالب توجه است که اسپریگنز در کتاب خود هیچ اشاره‌ای به کانت ندارد و الگوی چهارمرحله‌ای خود را بر اندیشه‌های او تطبیق نمی‌دهد.

اشکال سومی که روش اسپریگنز را به‌چالش می‌کشد، مربوط به نظریه‌های سیاسی همسو با بحران است. معمولاً در برابر هر یک از فیلسوفان سیاسی که اسپریگنز برای تطبیق الگوی خود برگزیده، نظریه‌های مخالفی در همان دوره وجود داشته است. برای نمونه، اسپریگنز فلسفه سیاسی افلاطون را تحت تأثیر بحران عدالت در آتن و اندیشه جان لاک را متأثر از بحران مشروعیت حکومت پادشاهی در انگلستان تحلیل می‌کند. پرسش این است که اندیشه سیاسی سوفسطائیان در آتن یا رابرت فیلمر که از حامیان حکومت پادشاهی در انگلستان بود، تحت تأثیر کدام بحران شکل گرفته است؟ درحالی‌که اندیشه آنان دقیقاً با همان بحران‌هایی همخوانی دارد که

به‌باور اسپریگنز در شکل‌گیری فلسفه سیاسی افلاطون و جان لاک مؤثر بوده‌اند. در حقیقت، اسپریگنز با زیرکی الگوی خود را تنها بر فیلسوفانی تطبیق می‌دهد که همچون افلاطون از اعدام استادش سقراط سرخورده بودند یا مانند توماس هابز نشانه‌های آشکاری از ترس در سراسر کتابش، *لویاتان*، دیده می‌شود.

۲. روش هرمنوتیک قصد‌گرای کوئنتین اسکینر

۲-۱. تبیین روش هرمنوتیک قصد‌گرا

کوئنتین اسکینر، مورخ و نظریه‌پرداز انگلیسی، رویکردی نوین به روش‌شناسی فهم اندیشه سیاسی ارائه کرده که به «هرمنوتیک قصد‌گرا» معروف است. اسکینر در مقاله‌ای با عنوان «معنا و فهم در تاریخ اندیشه‌ها»، فهمیدن متون را مستلزم درک این نکته می‌داند که نویسندگان از نگارش آنها چه قصدی داشتند. در نظر او، پس از آن باید بررسی شود که بافت زبانی نویسنده چه ارتباطی با مقاصد و نیت‌های او داشته است. در نظر اسکینر، عناصر مرتبط با محیط پیرامون اندیشمند، برای فهم نظام زبانی به کار می‌آید تا مشخص شود نویسنده برای انتقال معنای خاص، از کدام واژگان استفاده کرده است (اسکینر، ۱۳۹۳، ص ۱۵۷-۱۶۰).

اسکینر برای «فهم معنای متن»، که موضوع اصلی تأملات اوست، سه برداشت را متصور می‌داند و فقط یکی از آنها را می‌پذیرد. دو برداشتی که به‌نظر اسکینر مردود است، عبارت‌اند از: «در متن معین، کلمات چه معنایی دارند؟» و «این متن برای من چه معنایی دارد؟». برداشت سوم و مورد قبول اسکینر این است: «نویسنده از آنچه در متن معینی می‌گوید، چه قصدی دارد؟». فهم معنای متن هنگامی به‌دست می‌آید که پژوهشگر بتواند مدعی شود نویسنده به‌احتمال زیاد قصد ارائه معنایی خاص از متونی خاص داشته است (اسکینر، ۱۳۹۳، ص ۱۶۳-۱۸۲).

اسکینر پنج مرحله برای فهم معنای متون پیشنهاد می‌دهد. در مرحله نخست، معنای تاریخی متن از طریق فهم مفهوم واژگان و سپس قصد و منظور نویسنده از بیان آن، با توجه به متون رایج هم‌عصرش، تحلیل می‌شود. مرحله دوم به بررسی چگونگی تصرف نویسنده در هنجارهای مرسوم و پاسخ به دغدغه‌های زمینه‌ای خاص می‌پردازد. در مرحله سوم، ایدئولوژی اثرگذار بر متن با تأکید بر اثرپذیری از متون کلاسیک پیشین، به‌جای خرد متعارف دوره خود، کشف می‌شود. مرحله چهارم، ارتباط میان اندیشه و کنش سیاسی را در سطح ایدئولوژی سیاسی وسیع‌تر مطالعه می‌کند. در تحلیل هر متن سیاسی باید معلوم شود که این متن تحت تأثیر کدام ایدئولوژی سیاسی است. سرانجام در مرحله پنجم، تحولات ایجادشده توسط ایدئولوژی‌ها در کنش‌های سیاسی و نوآوری‌های مفهومی ناشی از تلفیق با مکاتب فکری موجود بررسی می‌شود (تولی، ۱۳۸۳، ص ۵۹-۶۹).

دیدگاه اسکینر در موقعیتی میانجی میان زمینه‌گرایی و متن‌گرایی قرار می‌گیرد و در واقع هیچ یک از این دو رویکرد را به‌تنهایی کارآمد نمی‌داند. نقد اصلی اسکینر به رویکرد زمینه‌گرا، نادیده گرفتن قصد و نیت مؤلف

است که به‌باور او، استقلال اندیشه‌ها را تهدید می‌کند و اطمینان اندیشمندان از معنادار بودن تفکرشان را زیر سؤال می‌برد. از سوی دیگر، او نقدهای مفصلی به متن گرای می‌کند که یکی از مهم‌ترین آنها، تحمیل معنای مورد انتظار خواننده یا پژوهشگر به متن است (اسکینر، ۱۳۹۳، ص ۱۰۹-۱۴۴).

امروزه برخی پژوهشگران معتقدند که روش اسکینر در مطالعات اسلامی می‌تواند کاربرد داشته باشد. توجه به قصد مؤلف از سوی اسکینر و تمرکز علمای اسلامی در مباحث اصول فقه بر مراد مؤلف، یکی از ادله‌ای است که برای نشان دادن ظرفیت روش اسکینر استفاده شده است (امیری و همکاران، ۱۴۰۳، ص ۱۹۰-۱۹۵). در یک تحقیق دیگر، امکان تفسیر نهج‌البلاغه با رویکرد تفسیری اسکینر بررسی می‌شود و نویسنده می‌کوشد که ظرفیت‌های این رویکرد را در تفسیر نهج‌البلاغه روشن کند (پروانه‌زاد و همکاران، ۱۳۹۶، ص ۱۲۹-۱۳۱).

۲-۲. ارزیابی روش هرمنوتیک قصدگرا

منتقدان نقدهای متعددی را به دیدگاه اسکینر وارد کرده‌اند: از جمله اینکه او معیار و ملاک مشخصی برای پژوهشگران که بتوانند با آن به نیت و قصد اندیشمندان سیاسی دست یابند، ارائه نکرده است. منتقدان بر این باورند که اساساً همه روش‌های هرمنوتیکی به این مشکل گرفتارند (مرتضوی، ۱۳۸۶، ص ۱۸۸). اشکال دیگر، غفلت از زمان اکنون و دوره خواننده و پژوهشگر است. به همان اندازه که نباید از توجه به گذشته و عصر مؤلف پرهیز کرد، تنها با آگاهی کامل‌تر از زمان حال است که پژوهشگر اندیشه‌های سیاسی می‌تواند گذشته را دوباره زنده کند و صورت‌بندی‌های به‌ظاهر دور از ذهن متفکران اعصار گذشته را با عباراتی که برای خوانندگان امروزی جالب است، ارائه کند. برخی معتقدند که تنها از این طریق است که می‌توان بررسی‌های تاریخی ایده‌های گذشته را ارزشمند کرد (Parekh & Berki, 1973, P. 183-184).

سومین اشکال این است که او به محتوای گزاره‌ای متن توجه کافی ندارد. در متون فلسفی و نظری، محتوای گزاره‌ای و ساختار استدلالی از اهمیت بنیادین برخوردار است. این متون دارای مضامین کلی و جهان‌شمول‌اند که برای درک صحیح آنها باید ساختار استدلالی را به‌طور مستقل از بافت تاریخی و زبانی بررسی کرد و کوشید که این استدلال‌ها را به‌شیوه‌ای دقیق و روشن بازسازی و تحلیل کرد (Steinberger, 2009, P. 135-146). با بررسی انتقادات مطرح‌شده درباره روش اسکینر، به‌نظر می‌رسد که نقدهای یادشده از اهمیت قابل توجهی برخوردارند. افزون‌براین، هنگام به‌کارگیری دیدگاه اسکینر در تحلیل متون فلسفه سیاسی اسلامی، چالش‌های دیگری نیز پدیدار می‌شوند که ریشه در پیچیدگی‌های ذاتی این حوزه از دانش دارند. روش اسکینر، اگرچه ممکن است برای مطالعه متون فلسفی اروپا کاربرد داشته باشد، در مواجهه با متون فلسفه سیاسی اسلامی که از غنای تاریخی، لایه‌های معنایی چندگانه و ویژگی‌های زبانی و فرهنگی خاص برخوردارند، با محدودیت‌های جدی

روبه‌رو می‌شود. این متون نه‌تنها در بافتاری پیچیده از سنت‌های فکری اسلامی شکل گرفته‌اند، بلکه از دیالوگ مستمر با میراث فلسفی یونان، ایران باستان و دیگر تمدن‌ها نیز اثر پذیرفته‌اند. در نتیجه، تطبیق روش اسکینر بدون در نظر گرفتن این ابعاد چندگانه، می‌تواند به خوانشی ناقص و نارسا از متون فلسفه سیاسی اسلامی بینجامد. در ادامه به برخی از این محدودیت‌ها اشاره می‌کنیم.

یکی از واقعیت‌های تاریخی در خصوص فلسفه سیاسی اسلامی، انتقال آن در زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است. در تحلیل سیر انتقال فلسفه، ابونصر فارابی، یکی از برجسته‌ترین حکمای اسلامی، به ترسیم نقشه حرکت تاریخی این دانش می‌پردازد. وی خاستگاه این علم را به کلدانیان ساکن در منطقه عراق نسبت می‌دهد و مسیر انتقال آن را به ترتیب به‌سوی اهل مصر، یونانیان، سریانیان و سرانجام عرب‌ها دنبال می‌کند. فارابی با صراحت بر این نکته تأکید می‌ورزد که بیان مفاهیم این دانش در هر مرحله، به زبان همان تمدن صورت گرفته است؛ بدین ترتیب که مفاهیم فلسفی ابتدا به زبان یونانی، سپس به زبان سریانی و در نهایت به زبان عربی انتقال یافته است (فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۸۶). این گزارش، گواهی بر فرایند پیچیده انتقال و تکامل فلسفه سیاسی اسلامی در بستر تمدن‌ها و زبان‌های مختلف است و مؤید آن است که شکل‌گیری آن، نه به‌عنوان پدیده‌ای منفک، بلکه به‌مثابه حلقه‌ای از زنجیره پیوسته در گفت‌وگوی میان تمدن‌ها قابل درک است. در این صورت، پیچیدگی هر زبان به این دانش سرایت می‌کند و جست‌وجو درباره واژگان مرتبط با معانی حامل آن به یک جدال بحث‌برانگیز می‌انجامد.

پیچیدگی دیگر، بازتاب معارف و تعالیم اسلام در متون فلسفه سیاسی اسلامی است. در تاریخ فلسفه اسلامی، نمونه‌های متعددی وجود دارد که در آن، فیلسوفان مبانی و مقاصد فکری خود را مستقیماً از متون اسلامی، قرآن و سنت، اقتباس کرده‌اند؛ اما آن را در قالب اصطلاحات و چهارچوب‌های زبانی کاملاً متفاوتی بیان نموده‌اند. در چنین مواردی، تحلیل صرفاً مبتنی بر بافت زبانی و بررسی الفاظ متن، تقریباً ناکارآمد است؛ زیرا خواننده را به مسیری کاملاً متفاوت با مسیر محتوایی و نیت اصلی مؤلف هدایت می‌کند. نزدیک کردن مفاد الفاظ و نیت مؤلف نیز کاری بسیار دشوار است. نمونه بارز این مدعا را می‌توان در آثار فارابی جست‌وجو کرد. در نگاه اول، در متون فلسفی او هیچ اشاره مستقیمی به آیات قرآن یا احادیث نبوی دیده نمی‌شود و زبان آثارش کاملاً عقلانی و گاه وام‌گرفته از فلسفه یونان است. با این حال با تحلیل عمیق‌تر و فراتر از سطح الفاظ، می‌توان دریافت که مفاهیم محوری اندیشه او، از قبیل «رئیس اول»، «مدینه فاضله» و «سعادت قصوی»، به‌طور بنیادین تحت تأثیر جهان‌بینی قرآنی و اسلامی شکل گرفته‌اند. برای نمونه، مفهوم «سعادت قصوی» را که غایت زندگی انسان در مدینه فاضله است، می‌توان بازخوانی فلسفی از مفهوم «قرب به خدا» و «فلاح» در قرآن دانست. این شکاف بین لفظ و نیت، لزوم اتخاذ رویکردی دقیق و ژرف‌نگر در مطالعه متون فلسفی اسلامی را آشکار می‌سازد.

پژوهشگر نمی‌تواند تنها به شواهد متنی صریح بسنده کند؛ بلکه باید با عبور از سطح الفاظ، به کشف لایه‌های پنهان معنایی و پیوندهای مفهومی بین نظام فلسفی و منابع دینی بپردازد.

پیچیدگی سوم به سبک نوشتاری خاص برخی فیلسوفان اسلامی بازمی‌گردد. بر پایه مستندات تاریخی، این اندیشمندان در مواردی از روش پنهان‌نگاری یا پوشیده‌نویسی در بیان مطالب فلسفی سود جستند. حکمای اسلامی به‌کارگیری رمز و تمثیل را در آثار فیلسوفان یونان باستان خاطر نشان کرده‌اند؛ چنان‌که فارابی به شیوه افلاطون اشاره می‌کند که به‌دلیل بیم از دستیابی نااهلان به معارف فلسفی، از زبان رمزی بهره می‌برده است (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۴). ابن‌سینا نیز باور دارد که بیشتر فیلسوفان یونان در آثار خود از رموز استفاده کرده‌اند و به‌گفت‌وگوی افلاطون با ارسطو استناد می‌کند که در آن، ارسطو توضیح می‌دهد که در کتابش لغزشگاه‌هایی تعبیه کرده است تا تنها خردمندان توانایی درک معانی آنها را داشته باشند (ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۱۲۴-۱۲۵). در مورد این دسته از فیلسوفان رمزپرداز، دستیابی به قصد مؤلف به‌سادگی ممکن نیست؛ زیرا به‌تعبیر فارابی، در چنین مواردی «معنا از الفاظ کاملاً تبعیت نمی‌کند» (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۰۹).

افزون بر این، «پنهان‌نگاری» یکی دیگر از مؤلفه‌های روش اسکینر را نیز بی‌اثر می‌سازد که همان پیوند میان زمینه اجتماعی - تاریخی با الفاظ است. هنگامی که نویسنده عامدانه الفاظ را دستکاری می‌کند، دیگر نمی‌توان از راه زمینه تاریخی و اجتماعی به قصد مؤلف دست یافت. بنابراین، پنهان‌نگاری دو پایه اصلی روش اسکینر - یعنی قصد مؤلف و زمینه تاریخی - را با چالش بنیادین روبه‌رو می‌سازد.

۳. روش فهم تاریخی واقعی لئو اشتراوس

۳-۱. تبیین روش فهم تاریخی واقعی

اشتراوس با مطرح کردن روش «فهم تاریخی واقعی» درصدد است که اندیشه نویسنده گذشته را دقیقاً همان‌گونه بفهمد که خود نویسنده می‌فهمید. او دیدگاهش را مبتنی بر دو پیش‌فرض قرار می‌دهد. پیش‌فرض نخست اشتراوس، در کتاب *فلسفه سیاسی چیست آمده است*. وی این حقیقت را مطرح می‌کند که آرا و افکار ما چکیده و باقی‌مانده آرا و افکار گذشتگان، و در حقیقت آموزگاران و آموزگاران آموزگاران ماست. آرا و افکار گذشته که روزی کاملاً شفاف و بی‌پرده بوده‌اند، در جریان انتقال به نسل‌های پسین در معرض تغییر و تحول احتمالی و ناخواسته قرار گرفته‌اند و اینک لوازم و پیش‌فرض‌هایش نهفته شده‌اند. بنابراین جز از طریق رجوع به تاریخ، ما نمی‌توانیم از آرا و افکار گذشته که امروزه آنها را به‌ارث برده‌ایم، درک درستی داشته باشیم. ضمناً فهم اندیشه‌های امروزی مستلزم فهم درست اندیشه‌های گذشته است (اشتراوس، ۱۳۸۷، ص ۱۲۹-۱۳۰).

پیش‌فرض دوم اشتراوس که در مقاله «روش‌شناسی مطالعه فلسفه سیاسی میانه» آمده، این است که نویسنده

متن، زمانی که آن را می‌نگارد، تنها یک فهم از الفاظ و عبارتها داشته است. بر همین اساس، تفسیر هر متن نیز فقط یک تفسیر درست دارد و تفاسیر بی‌شمار قطعاً ترکیبی از تلاش‌های آگاهانه و ناآگاهانه به‌شمار می‌رود. از این رو اشتراوس الزامات فهم تاریخی واقعی را جویا می‌شود و آنها را در چندین شماره بیان می‌کند. یکی از الزامات، روانی و انگیزشی است؛ مفسر باید علاقه‌مند به فهم متون سیاسی کلاسیک باشد. پژوهشگری که پیش از پژوهش دربارهٔ متون کلاسیک، آنها را حاوی اندیشه‌های منسوخ‌شده بداند، هرگز نمی‌تواند آن را به‌درستی بفهمد. برای خوب فهمیدن یک متن، پژوهشگر باید این احتمال را بدهد که آن متن از آموزه‌های درست تشکیل شده است. آزادی ذهنی و پرهیز از تعصب، عامل مهمی در فهم اندیشهٔ گذشته است. جدا از این مؤلفهٔ روانی، اشتراوس مؤلفهٔ دیگری را نیز اثرگذار می‌داند و آن انتخاب درست پرسش برای مطالعهٔ آثار کلاسیک است. او می‌گوید: پژوهشگر باید بکوشد که اندیشمندان گذشته را با سؤال محوری‌ای که آنان با آن روبه‌رو بودند، درک کند. در غیر این صورت، دچار بدفهمی و تحریف اندیشهٔ گذشته خواهد شد. نتیجهٔ دیگر این بحث، بی‌نیازی فهم فلسفهٔ سیاسی پیشینیان از بازتاب‌های مدرنیته است. بر این اساس، رهایی از اثرگذاری مدرنیسم در فهم فلسفهٔ سیاسی اسلامی مستلزم جدیت در تفکر مداوم و بی‌پایان در ویژگی‌های اندیشهٔ مدرن است تا با تکیه بر آن بتوان تمایز فلسفهٔ سیاسی اسلامی و اساساً متون گذشته را با اندیشه‌های مدرن فهمید (اشتراوس، ۱۳۸۸، ص ۴۷-۶۱؛ رضوانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰-۱۰۸).

یکی از آورده‌های اشتراوس در فهم اندیشهٔ سیاسی، توجه به نگارش متون فلسفی گذشته در قالب «پنهان‌نگاری» است. پنهان‌نگاری پدیدهٔ بسیار مهمی بود که به‌نظر محسن رضوانی کل اندیشهٔ اشتراوس را تحت تأثیر قرار داد. آگاهی نداشتن از این پدیده، که در میان فیلسوفان گذشته رایج بود، سبب شده است که فهم درستی از اندیشهٔ آنان صورت نپذیرد. پنهان‌نگاری شیوه و هنری در نگارش است که در آن، اندیشمند و به‌طور خاص فیلسوفان به‌دلایلی ایده‌ها و افکار خود را به‌گونه‌ای نگارش می‌کنند که فهم واقعی آن برای همگان آسان نباشد. برخی از ویژگی‌های رازگونهٔ چنین آثاری، پیچیدگی طرح، داشتن تناقض، اسامی مستعار، تکرار نادرست بیانات پیشین و گنجاندن جملات عجیب و غریب در میان جملات ساده و واضح است. چنین ویژگی‌هایی باعث می‌شود که فهم متن نیازمند مطالعهٔ دقیق و عمیق باشد و پژوهشگر باید هم پیچیدگی‌های محتوایی را در ذهنش حل‌وفصل کند و هم جزئیات ادبی را تجزیه و تحلیل نماید (رضوانی، ۱۳۸۵، ص ۸۶-۸۷).

اشتراوس متون و نوشته‌های قدیمی را به دو دسته تقسیم می‌کند: نوشته‌هایی که با باورهای زمانه‌شان هماهنگ‌اند و نوشته‌هایی که چندان با آن هماهنگی ندارند. پنهان‌نگاری در نوشته‌های دستهٔ اول ضرورت ندارد؛ درحالی‌که نوشته‌های دستهٔ دوم باید این شیوه را در ارائهٔ برخی مطالب به‌کار گیرند. پنهان‌نگاری مستلزم ممنوعیت تفکر فلسفی نبوده است؛ بلکه گواهی است بر آنکه بین فلسفه و جامعه سازگاری وجود نداشت و فیلسوفان از

نمایندگی جامعه خیلی دور بوده‌اند (رضوانی، ۱۳۸۵، ص ۹۲-۹۳).

اشتراوس پنهان‌نگاری را در آثار فیلسوفان بزرگ اسلامی بررسی کرده است. دغدغه اشتراوس که خودش از دین یهود پیروی می‌کند، فهم دیدگاه‌های فیلسوفان یهودی همچون ابن‌میمون است؛ اما چون ابن‌میمون را تحت تأثیر فلسفه اسلامی می‌داند، به دیدگاه‌های فیلسوفان اسلامی نیز توجه می‌کند. او از فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد نام برده است. به‌باور اشتراوس، این متفکران به‌دلیل تقابل فلسفه با اقتدار سیاسی یا دینی زمانه، حقایق عمیق فلسفی خود را در لایه‌های پنهان آثارشان جای می‌دادند تا هم از پیامدهای خطرناک بیان آشکار اندیشه‌ها بگریزند و هم تنها خوانندگان شایسته و آموزش‌دیده را به شناخت حقیقت رهنمون سازند. فارابی در شرح‌های پیچیده بر فلسفه یونان، از شیوه‌ای استفاده کرده است که اشتراوس آنها را نشانه‌ای از «هنر نوشتن پنهان» می‌داند. ابن‌رشد نیز در شرح فلسفه افلاطون و ارسطو از عنوان «دو فلسفه» استفاده می‌کند و اشتراوس به‌کارگیری این عنوان را تلویحاً از باب دو آموزه آشکار و پنهان فلسفی می‌داند (اشتراوس، ۱۳۸۸، ص ۷۰-۷۲).

۳-۲. ارزیابی روش تاریخی واقعی

در مورد دیدگاه اشتراوس نیز انتقادهای متعددی مطرح شده است. یکی از مهم‌ترین نقدها را کوئنتین اسکینر ارائه کرده است و نظریه پنهان‌نگاری اشتراوس را به‌دلیل دو پیش‌فرض نادرست به‌چالش می‌کشد: اول، اشتراوس فرض می‌کند که هر اندیشمند سیاسی همواره در تقابل با هنجارهای جامعه خود قرار دارد و به همین دلیل تحت آزار است. اسکینر این دیدگاه را رد می‌کند و توضیح می‌دهد که بسیاری از اندیشمندان، در واقع از حمایت حکومت برخوردار بوده‌اند و اندیشه‌هایشان لزوماً ماهیت ویرانگرانه یا مخالف با جامعه نداشته است. علاوه‌براین، تشخیص اینکه یک متفکر در دوره‌ای از آزار یا حمایت زندگی می‌کرده، اغلب دشوار و مبهم است.

دوم، اشتراوس ادعا می‌کند که فهم عمیق متون مستلزم درک مطالب پنهان بین خطوط است. اسکینر هشدار می‌دهد که این رویکرد، ارزیابی تفاسیر مختلف را با مشکل مواجه می‌سازد؛ زیرا در این صورت ناتوانی در کشف معانی پنهان به‌عنوان بی‌فکری و موفقیت در این کار به‌عنوان هوشمندی تفسیر می‌شود. به‌باور اسکینر، این امر موجب می‌گردد که قضاوت درباره درستی تفاسیر به موضوعی صرفاً سلیقه‌ای و فاقد معیارهای عینی تبدیل شود (اسکینر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۳-۱۳۴).

مارک پور نیز دو اشکال مطرح می‌کند که نخستین اشکالش همان انتقاد نخست اسکینر است. دومین اشکال این است که اشتراوس با تمرکز افراطی بر مفهوم پنهان‌نگاری، از توجه به زمینه‌های تاریخی و فکری متنوعی که فیلسوفان در آن می‌زیسته‌اند، غافل مانده است. این نگاه باعث می‌شود که اشتراوس تفاوت‌های اساسی بین متفکران مختلف را نادیده بگیرد و همه آنها را در یک تقسیم‌بندی دوقطبی ساده قرار دهد؛ گویی کل تاریخ فلسفه تنها به دو دسته سنتی و مدرن تقلیل می‌یابد. این رویکرد یک‌دست‌نگر، درک ظرافت‌ها و انگیزه‌های متمایز هر فیلسوف را

ناممکن می‌سازد؛ چراکه هر اندیشمند، در پاسخ به مسائل و چالش‌های خاص عصر خود می‌اندیشیده است. حتی خود مدرنیته را نمی‌توان یک جریان یکپارچه دانست؛ بلکه باید آن را مجموعه‌ای از پروژه‌های فکری متعدد و گاه ناهمگون در نظر گرفت که هر کدام در بستر شرایط ویژه‌ای شکل گرفته‌اند (Bevir, 2007, P. 201-218).

جان گانل نیز در ردیهٔ خویش بر اشتراوس، دو نکته را ارائه می‌کند: نخست آنکه اشتراوس به فهم نویسندگان گذشته به‌صورت تاریخی واقعی، پایبند نبوده است. دیدگاه اشتراوس دربارهٔ اینکه فلسفهٔ سیاسی در دوران مدرن به بحران می‌رسد، بازتاب واقعیت تاریخی نیست؛ بلکه یک اسطورهٔ ایدئولوژیک است که وی برای نقد مدرنیته ساخته است. اشتراوس با آنکه به دنبال فهم نویسندگان بر اساس فهم خودشان بود، در عمل متون را در چهارچوب از پیش تعیین شده قرار می‌دهد. در این روایت، ماکیاولی آغازگر انحطاط، هابز و لاک تداوم‌دهندهٔ آن و فیلسوفان مدرن عاملان بحران غرب معرفی می‌شوند. نکتهٔ دوم که شاید علت اشکال پیشین باشد، این است که اشتراوس فاقد روش علمی با هرمنوتیکی مشخص است و تنها بر «خوانش دقیق» و «فهم نیت مؤلف» تأکید می‌کند؛ درحالی که این نیت را خودش به‌گونه‌ای تعیین می‌کند که با روایت از پیش ساختهٔ او هماهنگ باشد. شاید اساساً نمی‌توان فیلسوفان گذشته را بر اساس فهم خودشان درک کرد (Gunnel, 1983, P. 233-252).

در میان نقدهای وارد بر دیدگاه اشتراوس، این موارد از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. باین حال باید پذیرفت که نظریهٔ پنهان‌نگاری به‌درستی از سوی اشتراوس مورد توجه قرار گرفت. این انتقاد که پنهان‌نگاری ممکن است به نسبی‌گرایی در تفسیر بینجامد و داوری میان خوانش‌های مختلف را دشوار سازد، نقد جدی به‌شمار نمی‌آید. اگر بپذیریم که پنهان‌نگاری واقعی مسلّم در تاریخ فلسفه است - که چنین نیز هست - طبیعی است که برداشت‌های متفاوتی پدید آید و تعیین تفسیر برتر با چالش روبه‌رو شود. فیلسوفان پنهان‌نگار اگر قصد داشتند که مقاصد خود را به‌آسانی در دسترس همگان قرار دهند تا فهم واحدی از آن ایجاد شود، هرگز از این سبک نگارش بهره نمی‌گرفتند. نقدهای دیگر که عمدتاً ریشه در واکنش به نقد اشتراوس بر مدرنیته دارند، به حوزهٔ فلسفهٔ سیاسی غرب مربوط می‌شوند و نوعی مجادلهٔ درون‌گفتمانی‌اند که ارتباط مستقیمی با فلسفهٔ سیاسی اسلامی ندارند. با وجود دستاورد بزرگ اشتراوس در معرفی نظریهٔ پنهان‌نگاری و قطعی بودن استفاده از چنین سبکی در آثار فیلسوفان اسلامی، دو نکتهٔ اساسی در ارزیابی دیدگاه او شایان توجه است:

نخستین مسئله، به «فیلسوفان جسور» مربوط می‌شود. اگرچه برخی از فیلسوفان تحت فشارهای بیرونی به پنهان‌نگاری روی آورده‌اند، اما در تاریخ فلسفهٔ سیاسی اسلامی نمونه‌هایی از فیلسوفان جسور نیز یافت می‌شود که رویکردی تهاجمی در برابر مخاطبان بدخواه و تنگ‌نظر در پیش گرفته‌اند. برجسته‌ترین نمونه، صدرالمتألهین شیرازی است. او که در دوران حیات خود با گروهی از عالمان ظاهرگرا برخوردی مستقیم داشت، نه تنها به

پنهان‌نگاری پناه نبرد، بلکه با جسارت تمام به مقابله با آنان پرداخت. وی کتابش با عنوان *کسر اصنام الجاهلیه* (شکستن بت‌های جاهلیت) را اساساً در نقد عالمان و جریان سیاسی مخالف خود نوشته است. حکیم ملاصدرا با انتخاب عنوانی انقلابی و جسورانه برای کتابش، در پایان آن هشدار می‌دهد که «فساد در دوران او چیره شده و بیشتر مردم به انحراف کشیده شده‌اند» (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷). بنابراین، کتاب‌های فلسفی که با باورهای رایج زمانه خود ناهماهنگ‌اند، لزوماً به‌شیوهٔ پنهان‌نگاری نوشته نشده‌اند. همان‌گونه که خود اشتراوس نیز تصدیق می‌کند، تنها شمار محدودی از فیلسوفان از این سبک بهره برده‌اند. در نتیجه، کاربست گستردهٔ روش اشتراوس برای فهم اندیشه‌های تمامی فیلسوفان سیاسی مسلمان با تردیدهای جدی روبه‌روست.

اشتراوس در کتاب *تعقیب و آزار و هنر نگارش*، ترس را نیروی محرکهٔ اصلی پنهان‌نگاری در آثار فیلسوفان می‌داند. او معتقد است که فیلسوفان به‌دلیل هراس از آزار یا مجازات توسط حاکمان یا جامعه، ناچار به استفاده از زبانی چندلایه و غیرمستقیم می‌شوند تا ایده‌های حساس خود را پنهان کنند. عنوان کتاب اشتراوس نیز به همین رابطهٔ میان ترس و هنر نگارش اشاره دارد.

اما بررسی متون فلسفهٔ سیاسی اسلامی نشان می‌دهد که ترس اساساً عامل اصلی پنهان‌نگاری در آثار فیلسوفان اسلامی نبوده است. برای مثال، فارابی سه عامل برای استفاده از پنهان‌نگاری ذکر می‌کند که هیچ یک به ترس از آزار سیاسی یا اجتماعی مربوط نمی‌شود. او معتقد است که پنهان‌نگاری برای «تنظیم سطح دانش متناسب با ظرفیت فکری مخاطبان»، «حفظ نظم اجتماعی» و «انتقال معانی عمیق فلسفی به‌شکلی محتاطانه» ضروری است (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸۷). ابن‌سینا نیز دیدگاه متفاوتی ارائه می‌دهد. او پنهان‌نگاری را با نقش پیامبران مرتبط می‌داند و استدلال می‌کند که پیامبران موظف‌اند به‌صورت رمزی و نمادین سخن بگویند تا معارف الهی را متناسب با فهم مخاطبان منتقل کنند (ابن‌سینا، بی‌تا، ص ۱۲۴-۱۲۵). محسن رضوانی نیز در بررسی خود به *رسائل اخوان‌الصفاء* اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که در این متون، ترس از استبداد سیاسی به‌عنوان دلیل پنهان‌نگاری مطرح نیست (رضوانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۶). اخوان‌الصفاء پنهان‌نگاری را وظیفه‌ای اخلاقی می‌دانند که هدف آن حفاظت از حکمت الهی و جلوگیری از سوءاستفادهٔ افراد ناشایست از دانش است. آنها با استناد به آموزه‌های منسوب به حضرت مسیح علیه السلام، استدلال می‌کنند که سپردن معرفت به ناهلان، ظلم به خود حکمت است و محروم کردن شایستگان از آن، ظلم به ایشان (اخوان‌الصفاء، ۱۴۱۲ق، ص ۱۶۶). بنابراین، پنهان‌نگاری در نگاه فیلسوفان اسلامی به‌دلیل ترس از قدرتهای سیاسی نبوده؛ بلکه از تعهد به حفظ ارزش دانش و انتقال آن به مخاطبان شایسته سرچشمه می‌گرفته است.

دومین مسئله به چگونگی تشخیص قصد واقعی نویسنده بازمی‌گردد. این نقدی است که منتقدان اشتراوس

به‌درستی مطرح کرده‌اند. حتی با مطالعهٔ چندبارهٔ دیدگاه اشتراوس هم به‌دست نمی‌آید که به‌نظر وی نیت حقیقی نویسنده را چگونه می‌توان فهمید. در واقع، اشتراوس صرفاً با جلب توجه پژوهشگران و خوانندگان، توصیه‌هایی برای درک بهتر مقاصد نویسندگان متون کلاسیک ارائه می‌دهد؛ بدون آنکه راهکار عملی مشخصی برای چگونگی تفسیر الفاظ یا مطالعهٔ زمینهٔ تاریخی و زمانهٔ مؤلفان گذشته عرضه کند. توصیه‌های اشتراوس نیز فقط برای آماده‌سازی روانی تا پیش از هنگام مطالعه است. این رهنمودها همگی جنبهٔ مقدماتی دارند و خود به‌تنهایی روشی برای تفسیر قطعی متن یا کشف قصد نهایی نویسنده ارائه نمی‌دهند. به‌بیان دیگر، اشتراوس فقط خواننده را هوشیار می‌سازد؛ اما ابزار عملیاتی مشخصی در اختیار او قرار نمی‌دهد.

۴. از آتن تا بغداد: تأملی در شیوهٔ فهم اسلامی از فلسفهٔ یونانی

پس از بررسی روش‌های رایج برای فهم متون فلسفهٔ سیاسی، این پرسش مطرح می‌شود که کدام یک از این روش‌ها برای مطالعهٔ فلسفهٔ سیاسی اسلامی کارآمدتر است. به‌نظر می‌رسد که هیچ یک از روش‌های موجود به‌طور کامل با ویژگی‌ها و زمینه‌های فلسفهٔ سیاسی اسلامی سازگار نیست و نیازمند ارائهٔ الگویی نوین هستیم. نهایتاً شاید بتوان مؤلفه‌هایی از هر روش را برای فهم این حوزه مفید دانست. بررسی کامل اینکه فلسفهٔ سیاسی اسلامی را با چه روش ابداعی می‌توان تحلیل کرد، به پژوهشی مستقل و گسترده نیازمند است. در اینجا تنها اشاراتی مختصر ارائه می‌شود.

بدیهی است که برای دستیابی به روشی مناسب برای فهم اندیشه‌های فیلسوفان سیاسی اسلامی، مانند فارابی و ابن‌سینا، نمی‌توان مستقیماً به آثار خود آنان مراجعه کرد؛ چراکه این اندیشمندان هرگز راهنمایی برای فهم آثار خود تدوین نکرده‌اند. پس برای پژوهش در این زمینه باید مسیری دیگر پیمود. با توجه به تعامل جدی میان مکتب فلسفهٔ اسلامی و فلسفهٔ یونانی، باید نخست دریافت که فیلسوفان اسلامی با چه روشی اندیشه‌های فیلسوفان یونان را درک می‌کردند؛ سپس بررسی کرد که آیا همان روش را می‌توان برای مطالعهٔ اندیشه‌های خود آنان به‌کار گرفت یا خیر. در این پژوهش، تنها بخش نخست از این فرایند به‌اجمال بررسی می‌شود.

مواجههٔ فیلسوفان مسلمان با میراث فکری یونان، به‌ویژه آثار افلاطون و ارسطو، با روش‌های متنوع و متمایزی صورت پذیرفت. در میان این متفکران، چهره‌هایی همچون فارابی، ابوالحسن عامری و ابن‌رشد، هر یک با رویکردی خاص، درصدد فهم و بازخوانی این متون برآمدند؛ عامری با نگاهی تطبیقی به‌دنبال آشتی دادن حکمت یونانی و معارف دینی بود و ابن‌رشد با تمرکزی بر شرح و تنقیح آرای ارسطو، روشی تحلیلی-انتقادی را پی گرفت؛ اما در این پژوهش، تمرکز اصلی بر شیوهٔ فارابی در فهم و بازسازی فلسفهٔ یونان صرفاً با تکیه بر یکی از رساله‌هایش خواهد بود.

فارابی در رسالهٔ کوتاه خود با عنوان «چیزهایی که شایسته است پیش از آموزش فلسفه فراگرفته شوند»، بر ضرورت آموختن روش‌ها و مهارت‌های مقدماتی پیش از پرداختن به فلسفه تأکید می‌ورزد. هدف او آماده‌سازی ذهن

دانش‌آموز برای درک مسائل پیچیده فلسفی و پرهیز از برداشت‌های شتابزده و نادرست است. از آنجاکه مقصود فارابی در این رساله به‌طور خاص فلسفه ارسطوست، بخشی از نکات مطرح‌شده به شیوه درست فهم آثار یونانی مربوط می‌شود. یکی از این نکات کلیدی، «شناخت هدف ارسطو از تألیف هر یک از کتاب‌هایش» است. به‌باور فارابی، بدون آگاهی از غرض و مقصود مؤلف در نگارش هر اثر، درک صحیح محتوای آن ممکن نخواهد بود.

او با طبقه‌بندی آثار ارسطو به «جزئی»، «کلی» و «متوسط»، و سپس تشریح غرض هر کتاب نشان می‌دهد که هر متن را باید در چهارچوب غایت مشخص آن درک کرد. برای نمونه، او کتاب «السماء» را برای فهم حرکت و کتاب «النفس» را برای امور کلی مرتبط با طبیعت مرکب معرفی می‌کند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۳). این نگاه نشان می‌دهد که فارابی به اهمیت زمینه‌شناسی و توجه به قصد مؤلف در فهم متون فلسفی واقف بوده است. فارابی در این متن با تشریح «قصد ارسطو»، رویکردی هرمنوتیکی را نمایان می‌سازد که در آن، فهم نیت و هدف مؤلف، محور اصلی تفسیر متون فلسفی است. این تحلیل ساختاری حاکی از آن است که فارابی نه صرفاً به نقل آراء، بلکه به کشف منظومه فکری ارسطو از طریق شناخت قصد مؤلف توجه داشته است.

فارابی با تحلیل دقیق شیوه‌های بیانی ارسطو، سه سبک متمایز را در آثار او بازمی‌شناسد: ایجاز در متون تخصصی، پیچیدگی در شروح، و وضوح در رساله‌ها. وی همچنین سه دلیل بنیادین برای پنهان‌نگاری ارسطو برمی‌شمارد: آزمون شایستگی شاگردان؛ پاسداری از حریم فلسفه؛ و پرورش توان فکری از طریق جست‌وجوی معنای نهفته (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸۷). هرچند فارابی روش مستقیمی برای کشف معانی پنهان ارائه نمی‌دهد، اما از مجموعه توصیه‌هایش در این رساله می‌توان دریافت که هدف او هدایت فراگیران به درک مقاصد ارسطوست؛ مقاصدی که چه‌بسا در متن آشکار نیست؛ بلکه در لابه‌لای سطور جای گرفته است. بر پایه این دیدگاه، نخست باید غرض کلی ارسطو از تألیف هر کتاب را دریافت؛ سپس در چهارچوب آن سیر کل‌نگر، به تدریج به فهم معانی نهفته در جزئیات نائل شد. این رویکرد نشان می‌دهد که فارابی پنهان‌نگاری را نه یک مانع، بلکه فرصتی برای تعمیق فهم و پرورش ظرفیت تفسیری می‌دانسته است.

تا اینجا نسبت دیدگاه فارابی با اسکینر و اشتراوس تا حدی روشن شده است. فارابی، همانند اسکینر، با محور قرار دادن «شناخت هدف ارسطو از هر یک از کتاب‌هایش» بر این اصل تأکید می‌ورزد که درک یک متن مستلزم فهم نیت و مقصود متعالی مؤلف از تألیف آن است. او نه خوانش‌های متأخر را بر متون ارسطو تحمیل می‌کند و نه در خلأ به بررسی آنها می‌پردازد؛ بلکه می‌کوشد با قرار دادن هر کتاب در جایگاه مناسبش در منظومه فکری ارسطو، به «قصد گفتاری» او دست یابد. این نگرش کاملاً با پروژه اسکینر در بازسازی انگیزه‌ها و مقاصد مؤلفان تاریخی همسوست.

توجه فارابی به «سبک بیانی ارسطو» و به‌ویژه «کاربرد ابهام عمدی»، او را در موضعی مشابه لئو اشتراوس قرار می‌دهد. هر دو بر این باورند که فیلسوفان به‌دلایل حکیمانه‌ای همچون پاسداری از حقیقت و آزمون شاگردان، معانی عمیق‌تر خود را در لایه زیرین متن و در پشت پرده‌ای از ابهام عرضه می‌کنند. از این رو متن صرفاً یک بیان صریح نیست؛ بلکه عرصه‌ای برای تعمق و کشف معانی پنهان به‌شمار می‌رود.

نواوری فارابی، در تلفیق این دو رویکرد نمایان می‌شود. او روشی نظام‌مند ارائه می‌دهد که در آن، فهم «مقاصد پنهان» تنها از طریق تسلط بر «مقاصد صریح و کلی» امکان‌پذیر می‌شود. به بیان دیگر، پژوهشگر فلسفه ارسطویی نخست باید با مطالعه نظام‌مند و درک «هدف کلی» هر کتاب، نقشه کلان فکری ارسطو را ترسیم کند. این چهارچوب کلان، سپس به‌مثابه کلید تفسیر و رمزگشایی از ابهام‌ها و عبارات‌های مبهم در سطح جزئی عمل می‌کند. این «مسیر از کل به جزء»، هم از افتادن در دام تفسیرهای خودسرانه، که نقد اشتراوس بر برخی خوانش‌ها بود، جلوگیری می‌کند و هم عملی کردن پروژه دست‌یابی به قصد مؤلف را، که هدف اسکینر بود، ممکن می‌سازد.

مقایسه روش فارابی با رویکرد تاریخ‌گرایانه‌ای مانند روش توماس اسپریگنز، تقابل دو پارادایم تفسیری را آشکار می‌سازد. فارابی فهم فلسفه ارسطو را فرایندی می‌بیند که در قلمرو مفاهیم مجرد و کیفیات نفسانی خواننده رخ می‌دهد و هرگز به شرایط تاریخی یونان در عصر ارسطو، تحولات سیاسی آن یا منازعات فکری با سوفسطائیان به‌عنوان عناصر کلیدی تفسیر و فهم درست فلسفه اشاره نمی‌کند؛ اما اسپریگنز متن را پاسخی به بحران‌های تاریخی خاص می‌داند و محرک اصلی برای فهم اندیشه فیلسوفان سیاسی را درک مسائل تاریخی معرفی می‌کند. راهنمایی‌های فارابی کاملاً بر دو حوزه متمرکز است: از یک سو، عالم الفاظ و مفاهیم با طبقه‌بندی انواع کلام، تحلیل غرض هر کتاب و ترتیب منطقی مطالعه علوم؛ و از سوی دیگر، روحیات و روان‌شناسی خواننده با تأکید بر دلایل سه‌گانه پنهان‌نگاری، که همگی به شرایط درونی و اخلاقی - ذهنی مخاطب بازمی‌گردد.

افزون‌براین، فارابی در روش فهم فلسفه ارسطو، بُعدی کاملاً جدید را مطرح می‌کند که در رویکردهای اسپریگنز، اسکینر و اشتراوس غایب است: تأثیر کیفیات نفسانی و اخلاقی خواننده و استاد در فرایند فهم فلسفه. از منظر او، شاگرد یا پژوهشگر نباید چندان دلبسته ارسطو شود که هر سخن او را بی‌چون‌وچرا بپذیرد و امکان نقد یا بررسی سایر دیدگاه‌ها را از دست بدهد. در مقابل نیز نباید چنان به او بدبین باشد که به رد مطلق آرای او بینجامد. وی برای معلم فلسفه نیز شرایطی قائل می‌شود. معلمی که فلسفه را به دیگران می‌آموزد، باید بر نفس خویش مسلط باشد و تنها مشتاق حقیقت باشد، نه پیرو امیال زودگذر؛ همچنین باید قوه ناطقه خود را اصلاح کند؛ به این معنا که دارای اراده‌ای استوار و عقل سلیم باشد تا بتواند مفاهیم را به‌درستی انتقال دهد و شاگرد را در مسیری صحیح هدایت کند (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۸).

این نگاه تضمین‌کننده رویکردی عقلانی و منصفانه به متن است و تضمین می‌کند که انگیزه‌های ناخالص در انتقال مفاهیم فلسفی دخیل نباشد. دیدگاه فارابی به‌وضوح نشان می‌دهد که از منظر او، اغراض و کیفیات نفسانی خواننده نقشی تعیین‌کننده در تحریف یا هدایت فرایند فهم ایفا می‌کنند. تأکید او بر ضرورت پرهیز از دلبستگی افراطی یا بدبینی مطلق به ارسطو، در حقیقت، اعتراف به این اصل است که تمایلات درونی پیشاپیش ذهن پژوهشگر می‌تواند مجرای ادراک او را از متن مسدود یا منحرف سازد. این نگاه، بنیان یک هرمنوتیک روان‌شناختی - اخلاقی را می‌ریزد که در آن، فهم درست به پالایش درون نیازمند است. بررسی ابعاد و اضلاع این گونه خاص از هرمنوتیک و تفسیر متن در اندیشه فارابی، مجالی فراخ‌تر و تحلیلی ژرف‌تر می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف سنجش سه رویکرد «روش جستاری» توماس اسپریگنز، «هرمنوتیک قصدگرا» ی کوئنتین اسکینر و «فهم تاریخی واقعی» لئو اشتراوس در فهم فلسفه سیاسی اسلامی انجام گرفته است. یافته‌ها حاکی از آن است که با وجود ظرفیت‌های تحلیلی هر یک از این روش‌ها، محدودیت‌ها و کاستی‌های ذاتی کاربست آنها را در فهم متون فلسفه سیاسی اسلامی با چالش مواجه می‌سازد. روش جستاری اسپریگنز با دشواری‌هایی روبه‌روست؛ از جمله آنکه فرضیه محوری آن مبنی بر آغاز اندیشه سیاسی در بحران، همواره جامع و قابل‌تعمیم نیست. همچنین شناسایی بحران در مواردی دشوار می‌نماید و نظریه‌های همسو با بحران نیز آن را به‌طور جدی نقض می‌کند. هرمنوتیک قصدگرای اسکینر نیز در مواجهه با ویژگی‌های منحصربه‌فرد فلسفه سیاسی اسلامی، از جمله چندزبانی و چندفرهنگی بودن، پیچیدگی‌های ذاتی زبان اسلامی و رواج پنهان‌نگاری در آثار برخی فیلسوفان اسلامی، با موانعی جدی روبه‌روست که فهم دقیق مقصود مؤلف را با ابهام مواجه می‌سازد. از سوی دیگر، روش «فهم تاریخی واقعی» اشتراوس نیز با چالش‌هایی همچون ناسازگاری به‌دلیل حضور فیلسوفان جسور در تاریخ فلسفه سیاسی اسلامی و نامشخص بودن معیارهای عینی برای دستیابی به قصد واقعی نویسنده همراه است که بر دشواری کاربرد این روش در حوزه مورد بحث می‌افزاید.

در پاسخ به این کاستی‌ها و در جهت تدوین الگویی کارآمد برای فهم فلسفه سیاسی اسلامی، این پژوهش بازخوانی و بازنگری در روش‌ها و اصولی را پیشنهاد می‌دهد که فیلسوفان اسلامی در فهم سنت فلسفه یونانی به‌کار بسته‌اند. در این میان، «هرمنوتیک روان‌شناختی - اخلاقی» فارابی به‌عنوان الگویی جایگزین و همسو با ویژگی‌های بنیادین فلسفه اسلامی شایسته توجه است. این رویکرد با تأکید بر نقش کیفیات روانی و اخلاقی مفسر در فرایند فهم، پالایش نفس و تربیت اخلاقی را پیش‌شرط اجتناب‌ناپذیر برای تفسیری دقیق و ژرف از متون فلسفی می‌داند.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (بی تا). *تسع رسائل فی الحکمة والطبیعیات*. قاهره: دار العرب للبیستانی. اخوان الصفا (۱۴۱۲ق). *رسائل اخوان الصفاء*. بیروت: الدار الاسلامیه.
- اسپریگنز، توماس (۱۳۸۹). *فهم نظریه‌های سیاسی*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: آگه.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳). معنا و فهم در تاریخ اندیشه‌ها. در: *بینش‌های علم سیاست*. ترجمه فربرز مجیدی. تهران: فرهنگ جاوید
- اسماعیلی، محمدمهدی و عباسی، میثم (۱۳۹۷). تأملی در اندیشه سیاسی غزالی با بهره‌گیری از الگوی روش‌شناسی اسپریگنز. *فصلنامه سیاست*، ۴۸(۳)، ۵۷۰-۵۵۱.
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۷). *فلسفه سیاسی چیست*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۸). روش‌شناسی فلسفه سیاسی میانه (مطالعه فلسفه سیاسی میانه را چگونه آغاز کنیم؟). در: رضوانی، محسن. *جامعه‌شناسی فلسفه سیاسی*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- امیری، راهله و همکاران (۱۴۰۳). رویکرد تفسیری کوئنتین اسکینر و مزیت کاربست آن در مطالعات اسلامی. *فصلنامه پژوهشنامه نقد آراء تفسیری*، ۵(۱)، ۱۶۶-۲۳۱.
- برزگر، ابراهیم و عباس تبار فیروزجاه، حبیب‌اله (۱۳۸۵). اندیشه سیاسی فارابی و روش جستاری اسپریگنز. *پژوهش حقوق عمومی*، ۸(۲۱)، ۷۸-۵۳.
- پروانه‌زاد، الناز و همکاران (۱۳۹۶). بررسی امکان تفسیر نهج البلاغه از رهگذر روش‌شناسی اسکینر. *پژوهشنامه علوی*، ۸(۱)، ۱۱۳-۱۳۲.
- تولی، جیمز (۱۳۸۳). روش‌شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی. ترجمه غلامرضا بهروزلک. *فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم*، ۷(۲۸)، ۵۷-۸۴.
- حقیقت، سیدصادق و حجازی، سیدحامد (۱۳۸۹). نگاهی انتقادی به کاربرد نظریه بحران اسپریگنز در مطالعات سیاسی. *فصلنامه علوم سیاسی*، ۱۳(۴۹)، ۱۸۷-۱۹۵.
- رضوانی، محسن (۱۳۸۵). *لئو اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- صدر المتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۱). *کسر أضنام الجاهلیه*. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- علوی پور، سیدمحسن (۱۳۹۷). از فهم تا تبیین اندیشه سیاسی: نقد و بررسی کتاب فهم نظریه‌های سیاسی. *پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی*، ۲۲(۴۳)، ۱-۲۰.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۴۰۵ق). *الجمع بین رأیی الحکیمین*. تهران: الزهراء.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۴۰۸ق). *المنطقیات*. قم: منشورات مکتبه آیه‌الله العظمی المرعشی النجفی.
- فارابی، ابونصر محمدبن محمد (۱۹۹۵م). *تحصیل السعاده*. بیروت: دار مکتبه الهلال.
- مرتضوی، سیدخدایار (۱۳۸۶). تبیین روش‌شناسی اندیشه سیاسی از منظر کوئنتین اسکینر. *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۳(۱)، ۱۵۹-۱۹۱.

Bevir, Mark (2007). Esotericism and Modernity: An Encounter with Leo Strauss. *Journal of The Philosophy of History*, 1(2), 201-218.

Gunnel, John G. (1983). The Myth of the Tradition. in: *The History of Ideas*. Edited by Preston King. London: Croom Helm.

Lovejoy, Arthur O. (2001). *The Great Chain of Being A Study of the History of an Idea*. Massachusetts: Harvard University Press.

Parekh, Bhikhu & R. N. Berki (1973). The History of Political Ideas: A Critique of Q. Skinner's Methodology. *Journal of the History of Ideas*, 34(2), 163-184.

Steinberger, Peter (2009). Analysis and History of Political Thought. *American Political Science Review*, 103(1), 135-146.